بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و چهل و دوم\_ 14 دی 1400

[تکمله ایی بر فرمایش سید سیستانی در این قسمت]

فرمایش سید سیستانی در مورد مراحل تدوین حدیث تبیین شد، تعلیقه های توضیحی و تکمیلی هم داشتیم که معروض شد، آن‌چه در پایان این بخش -و قبل از رسیدگی به آن‌چه در حدیث شیعه در زمان صادقین علیهما السلام رخ داده است،- میتوانم عرض کنم این است که ما خیال نکنیم، غصب مقام خلافت حقه، یک بحث تاریخی است، و زمانش گذشته است، این حرف نشان از آن دارد که معنای امامت و خلافت پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم برای ما معلوم نشده هنوز.

[سه ضربۀ غصب خلافت بر سنت نبوی]

[ضربۀ اول منع از تدوین حدیث]

برخی گمان می‌کنند، نهایت کودتایی در سقیفه صورت گرفته است و رهبری‌ایی که لیاقت آن قطعا از آن امیر‌المؤمنین سلام الله علیه است، در این کودتا غصب شده است. این مطلبی است که زمانش گذشته است، الآن چه لزومی دارد ما در مورد غدیرو معنای مولا، در مورد لزوم امامت بلا فصل مولا با دیگران بحث کنیم، نهایت برخی می گویند بیایید مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را اثبات کنید، این سخنی است که گاهی در کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و مقالات عده‌ایی می‌گویند.

چنان‌که عرض شد، این نشان می‌دهد هنوز به عمق معنای خلافت و امامت نرسیده‌اییم، درست است ائمۀ هدی علیهم السلام، الآن می‌توانند مرجعیت علمی داشته باشند بلا تردید، اما آیا مرجعیت علمی اگر از اول با همان مسیر صحیح صورت می‌گرفت، وضع کنونی فهم دین، توسط ما، همین بود که الآن هست؟ قطعا پاسخ منفی است، سخن حق شیعه این است که بگذارید قدرت در اجراء دست معصومی باشد، که اقرب الناس الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم است، و تمام رموز و اسرار دین را آگاهی دارد. جدا نکنید زمام امر را به دست کسی نباید می دادید که وضع ما اکنون این باشد که مشاهده می کنیم.

به عنوان نمونه بحث سنت نورانی نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است، این سخن قرآن است نه سخن فقط شیعه که «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**»[[1]](#footnote-1)، این سخن قرآن است که «**مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**»[[2]](#footnote-2)، این جزء قطعیات قرآن است که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ».[[3]](#footnote-3) این اطاعت و این پیروی، این تعصی، آن اخذ، قطعا منحصر به حیات ظاهری حضرت نیست. او پیامبر عصر خود و سرزمین خود که نیست، او پیامبر بشریت است، خاتمیت دارد، به اعتقاد همۀ مسلمین از همۀ فرق، خب این خاتمیت، این جامعیت، در سنت او، در کنار قرآن کریم، نباید منبعی دست مردم باشد، که مردم با توجه به آن منبع معتبر، بدانند، پیامبرشان چه گفته و چه خواسته است، آن منبع باید عدل باشد، مثل قرآن بی‌خطا باشد، چنان‌که خود پیامبر، مثل قرآن بی‌خطا بود.

معنای حدیث شریف ثقلین این است که وقتی من از بین شما رفتم، این دو الی الابد باید راهنمای شما باشند، معنای حدیث شریف ثقلین این است که «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ**»[[4]](#footnote-4). شکر نعمت نبوت به این بود که بگذارند منبع معتبری گفته‌ها و رفتار پیامبر را برای مردم، بیان کند، تا بنده و حضرت عالی، نسل های آیندۀ ما بگویند، این قطعا و بلا شک و لا شبهه سیرۀ پیامبر است، مگر الآن ما چه قدر روایت متواتر داریم، که بیان‌گر سیره و سنت نبویه باشد؟ کم است. الآن با اخبار آحاد داریم زندگی می‌کنیم، در حالی که آن چه بنا بود، باشد، این که زمان حیات پیامبر، با زمان نبودن او، فرقی نکند، «**أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِكُمْ**» آیا نباید منبعی قابل قبول بر مسندی بنشیند و سخن پیامبر را کما هو حقه برای مردم بیان کند؟ نشد، نه تنها نگذاشتند یک منیعی معتبر در اختیار باشد، البته گفتیم پیامب اکرم و امیر المؤمنین و نیز صدیقۀ کبری وظیفه خود را انجام دادند، نگذاشتند آن ثمرات به دست مردم برسد، و الا همۀ گفته‌های پیامبر ضبط و ثبت است، از همان هنگام شهادت رسول الله بگیرید، تا به بعد.

این یک ضربۀ اساسی به سنت بود. اولین ضربه به سنت پیامبر منع از تدوین صحیح حدیث.

[ضربۀ دوم تدوین حدیث]

دومین ضربه به سنت پیامبر، از قرن دوم شروع شد، که می خواستند به اصطلاح خودشان، سنت را تدوین کنند، آنچه تدوین شد، نه تنها ثمره و نتیجه‌اش قابل قبول شیعه نیست، حتی ثمره و نتیجه اش، قابل قبول مثل ابوحنیفه نیست، که یکی از ائمۀ اربعۀ خود آنهاست. همان تدوین ضربه بود، چنان که همان منع تدوین ضربه بود، هم منعشان ضربه به دین بود و سنت پیامبر اکرم و هم تدوینشان.

عرض شد نتیجه به جایی رسیده است که بسیاری از علماء بزرگ آنها، به بسیاری از احادیث به دیده تردید نگاه می‌کنند، حال آمدند برای این که مقداری قضیه را تلطیف کنند، صحاح سته نوشتند که یک منبعی دست مردم باشد، اما آیا این منابع، همان منابع زلال و بدون هیچ گونه آلودگی است که اگر می‌گذاشتند دست همه ما به آنها برسد، این همان هاست؟ قطعا نیست، عرض شد ضربۀ اساسی از همان وقت شروع شد که تفکیک شد بین ما انزل الله و آن چه در اختیار ما است.

[ضربۀ سوم؛ پاک‌سازی احادیث با قیاس]

ضربۀ سوم به سنت پیامبر توسط خود ابوجنیفه و من تبعه انجام شد، با این که او جنبۀ های مثبتی داشت چنان که اشاره شد اما آن جهت اصلی منفی است که این هم خود به اسم پاک سازی احادیث، ضربه دیگری به احادیث و سنت پیامبر وارد کرد. بحث رجوع به ظنون عقلیه آنجا که باید به در خانۀ وحی رفت، دق الباب کنیم، ظنون عقلی ابو حنیفه ایی را، این هم یک ضربه است.

آن‌جا که منع کردن ضربه زدن، آنجا که تدوین کردند ضربه زدند با جعل و حذف احادیث، آن جا هم که می خواند به خیال خود اصلاح و پاکسازی کنند، جریان حدیث را، مثل ابو حنیفه‌ای باز ضربه می زند.

[بررسی چند روایت در ذم قیاس و ابوحنیفه]

تکملا برای این بحث چند روایت از وسائل الشیعه، برای‌تان انتخاب کردم:

[روایت اول]

**عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَا لَكُمْ وَ لِلْقِيَاسِ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاس**‏، بعد فرمودید اگر چیزی را می دانید بگویید و الا سکوت، **ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَة**

راوی می گوید امام از من پرسید او را دیده‌ای؟ مجلسش نشسته ایی؟

عرض کردم نه، ولی می دانم سخنانش این هست که می گویید

**فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّه** سوال می کند از امام موسی بن جعفر، **اتی رسول الله صلی الله علیه و آله الناس، بما یکتفون به، فی عهدی** آیا پیامبر چیزی که برای ناس، این زمان و آن زمان ندارد، کافی باشد، ، زمانی که زنده بود قانون بشریت را نوشت

**قَالَ نَعَمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة**

**فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ**

از این ها که پیامبر تدوین کرده از بین رفت

**فَقَالَ علیه السلام لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ**،[[5]](#footnote-5) بله سنت مدون هست، در نزد و قلب مقدس امام است، در دست امام است، نگذاشتند این بروز کند، نه کلا از بین نرفته ولی نزد اهلش هست، برای ما الان نیست.

این همان فارق بین دین نازل و دین موجود است.

[روایت دوم]

امیر المؤمنین سلام الله علیه می فرماید به فرزندان خود از کلام ما بیاموزید: «**وَ لَا تَقِيسُوا الدِّينَ فَإِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ‏ وَ سَيَأْتِي أَقْوَامٌ يَقِيسُونَ فَهُمْ أَعْدَاءُ الدِّينِ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيس**»[[6]](#footnote-6)‏

[روایت سوم]

ابن شبرمه می گوید من و ابو حنیفه به محضر امام صادق رسیدیم:

**عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام- فَقَالَ علیه السلام لِأَبِي حَنِيفَةَ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسْ (فِي) الدِّينِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ**

**إِلَى أَنْ قَالَ علیه السلام وَيْحَكَ أَيُّهُمَا أَعْظَمُ قَتْلُ النَّفْسِ أَوِ الزِّنَا؟**

**قَالَ قَتْلُ النَّفْسِ**

**قَالَ علیه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَبِلَ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَيْنِ وَ لَمْ يَقْبَلْ فِي الزِّنَا إِلَّا أَرْبَعَةً. ثُمَّ أَيُّهُمَا أَعْظَمُ الصَّلَاةُ أَمِ الصَّوْمُ؟**

**قَالَ الصَّلَاةُ**

**قَالَ فَمَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصِّيَامَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ فَكَيْفَ يَقُومُ لَكَ الْقِيَاسُ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسْ**.[[7]](#footnote-7)

[روایت چهارم]

**أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ- أَنْتَ فَقِيهُ الْعِرَاقِ؟**

**قَالَ نَعَمْ**

**قَالَ علیه السلام فَبِمَ تُفْتِيهِمْ؟**

**قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیهو آله وسلم**

**قَالَ علیه السلام يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِف‏ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ؟**

**قَالَ نَعَمْ**

**قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدِ ادَّعَيْتَ عِلْماً وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ- الَّذِينَ أُنْزِلَ عَلَيْهِمْ**

این علمی که تو ادعا می کنی فقط نزد ما اهل بیت است که قرآن بر ما نازل شد.

**وَيْلَكَ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم- وَ مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفاً**

از آن حقائق قرآن یک کلمه را هم درک نکرده ایی.

وَ ذَكَرَ الِاحْتِجَاجَ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ قَالَ: ‏يَا أَبَا حَنِيفَةَ- إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْ‏ءٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ- وَ لَمْ تَأْتِ بِهِ الْآثَارُ وَ السُّنَّةُ كَيْفَ تَصْنَعُ

آن سنتی که شما و پیشینیانت را تدوین کردی، در آن نیافتی، چه می کنی؟

**فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَقِيسُ وَ أَعْمَلُ فِيهِ بِرَأْيِي**

**فَقَالَ علیه السلام يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ- قَاسَ عَلَى رَبِّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏**

فَقَالَ علیه السلام يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيُّمَا أَرْجَسُ الْبَوْلُ أَوِ الْجَنَابَةُ؟

فَقَالَ الْبَوْلُ

فَقَالَ علیه السلام فَمَا بَالُ النَّاسِ يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْبَوْلِ فَسَكَتَ [[8]](#footnote-8)

[روایت پنجم]

در روایت بعدی باز جز احتجاجات امام به ابو حنیفه این جمله است:

**قَالَ علیه السلام تَزْعُمُ أَنَّكَ تُفْتِي بِكِتَابِ اللَّهِ- وَ لَسْتَ مِمَّنْ وَرِثَهُ وَ تَزْعُمُ أَنَّك‏ صَاحِبُ قِيَاسٍ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ- وَ لَمْ يُبْنَ دِينُ اللَّهِ عَلَى الْقِيَاس‏**

دین نازل بر قیاس پایه گذاری نشده است.

**وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ صَاحِبُ رَأْيٍ وَكَانَ الرَّأْيُ مِنَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم صَوَاباً**

صواب و صحیح رأی پیامبر است نه رأی تو.

**وَ مِنْ غَيْرِهِ خَطَأً لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ‏ «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»**[[9]](#footnote-9)‏ **وَ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ الْحَدِيثَ.**[[10]](#footnote-10)

به پیامبر گفت **«فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»** این را برای غیر نگفته است.

این هم کلام ما از ضربۀ سومی که به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم است. این ما حصل ضربه‌هایی است که خلفا‌ و پیروان آن‌ها به حدیث پامیر اکرم زدند، منع از تدوین، خود تدوین، و اصلاح تدوین که هر سه ضربه بود، این عرض من بود که مد نظرتان باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. احزاب: 21. [↑](#footnote-ref-1)
2. حشر: 7. [↑](#footnote-ref-2)
3. نساء: 59. [↑](#footnote-ref-3)
4. آل عمران: 144. [↑](#footnote-ref-4)
5. ج 27، ص 38. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 44. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 46. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان، ص 47 و 48. [↑](#footnote-ref-8)
9. مائده: 48. [↑](#footnote-ref-9)
10. وسائل الشیعه، ج 27،ص 49. [↑](#footnote-ref-10)